

تبیین جامعه‌شناختی احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در دموکراسی‌های تثبیت‌یافته اروپا (از دهه ۱۹۷۰ به بعد)

خلیل‌الله سردارنیا*

چکیده

بیش از سه دهه است که احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در بیشتر دموکراسی‌های تثبیت‌یافته اروپایی شکل گرفته‌اند. شکاف‌های اقتصادی جدید میان کارگران بومی و خارجی و شکاف‌های فرهنگی - هویتی میان شهروندان بومی و مهاجران (بر اثر فرایند جهانی‌شدن اقتصادی - اجتماعی و همگرایی اقتصادی - منطقه‌ای در اروپا) به پیدایش این احزاب در اروپا انجامیده است. از دید این احزاب، جهانی‌شدن و مهاجرت فزاینده به عدم امنیت عمومی و شغلی، رشد چندفرهنگی و تهدید هویت ملی و فرهنگی

* دکتر خلیل‌الله سردارنیا استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز می‌باشد.

(kh_sardarnia@yahoo.com)

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۶، صص ۲۰۹-۱۸۵.

در کشورهای مربوطه انجامیده است. این احزاب در فراگرد مشارکتی و انتخاباتی در مخالفت با مهاجرت و فرایند همگرایی اقتصادی جهانی و منطقه‌ای، موضع‌گیری کرده‌اند. در این نوشتار، نگارنده نخست تبیین‌های مهم نظری - جامعه‌شناختی در ارتباط با پیدایش این احزاب و موفقیت‌های انتخاباتی آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ سپس برای روشن شدن اهمیت هریک از تبیین‌ها، نتایج برخی از پژوهش‌های مهم کمی انجام‌شده، به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید، دموکراسی‌های تثبیت‌یافته اروپایی، شکاف‌های اقتصادی و فرهنگی جدید، عدم امنیت، چندفرهنگی شدن.

مقدمه

بیش از سه دهه است که در دموکراسی‌های تثبیت‌یافته و مرفه اروپایی و نیز در برخی دموکراسی‌های نوظهور اروپای شرقی و آمریکای لاتین، «احزاب راست رادیکال و پوپولیستی جدید» شکل گرفته‌اند. این احزاب به‌مثابه یکی از دروازه‌بانان جامعه مدنی، در کنار احزاب و گروه‌های دیگر به رقابت و مشارکت سیاسی پرداخته‌اند. این احزاب بیشتر در جامعه‌های کاتولیک و پروتستان در شمال اروپا، قسمت‌های مدیترانه‌ای اروپا، کشورهای عضو اتحادیه اروپا (عمدتاً غرب اروپا) و دموکراسی‌های انگلو - امریکن گسترش یافته‌اند. نخستین نمونه از این احزاب در سال‌های آغازین دهه ۱۹۷۰ در فرانسه، نروژ و دانمارک شکل گرفتند. در دو دهه اخیر، این احزاب نزدیک به یا بیش از ۱۰ درصد کرسی‌های پارلمانی را در نیمی از کشورهای اروپایی کسب کرده‌اند. این احزاب در انتخابات اخیر اتریش، دانمارک، فرانسه، ایتالیا و هلند موفقیت‌های قابل توجهی به دست آورده‌اند. مهم‌ترین آنها «حزب آزادی اتریش» است که در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۹ آن کشور، ۲۶/۴ درصد آرای عمومی را به خود اختصاص داد.

در ارتباط با ریشه‌های پیدایش احزاب راست رادیکال جدید، جامعه‌شناسان و دانشمندان سیاسی، کم‌وبیش پاسخ‌های مشابه و بعضاً متفاوتی ارائه داده‌اند که برخی از مهم‌ترین ریشه‌های پیدایش آنها عبارتند از: گسترش جهانی شدن اقتصادی، مهاجرت و بیکاری فزاینده، گسترش چندفرهنگی شدن و تهدید هویت فرهنگی، کاهش اقدامات رفاهی، گسترش تروریسم و جرم‌ها در غرب (عمدتاً از ناحیه مهاجران و پناهندگان).

عنوان پوپولیستی یا مردم‌گرا برای این احزاب به این دلیل است که از پشتیبانی

طیف گسترده‌ای از کارگران نیمه‌ماهر، غیرماهر، اقشار فرودست، ملی‌گرایان، تحصیلکرده‌های بیگانه‌ستیز، طرفداران اصالت فرهنگی و هویت ملی، خرده‌فروشان، کشاورزان، طبقه متوسط، صاحبان سرمایه‌های کوچک و صنایع تولیدی در داخل برخوردارند؛ لذا به پشتیبانی طبقه یا قشر خاصی محدود نیستند.

بر طبق مطالعات *اشتین رکان*^۱ و *مارتین لیپست*^۲، از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۷۰ الگوی رقابت حزبی بین احزاب سوسیال دموکرات، کارگر و کمونیست در طیف چپ از یک سو و احزاب محافظه‌کار، لیبرال و دموکرات‌مسیحی در طیف راست و میانه از سوی دیگر، در دموکراسی‌های تثبیت‌یافته غرب، یکنواخت بوده است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد، چالش‌های جدی برای احزاب اصلی در دموکراسی‌های غربی شکل گرفت. بی‌تفاوتی سیاسی مردم به احزاب، واگرایی حزبی و ظهور احزاب راست رادیکال جدید از جمله این چالش‌ها بود.^(۱) طی دهه اخیر، در برخی کشورها مانند اتریش، کانادا، سوئد، ایتالیا، دانمارک، فرانسه و نروژ روند صعودی داشته و از «حزب حاشیه» به «حزب اصلی» ارتقا یافته‌اند. برای مثال جبهه ملی فرانسه به رهبری *لوپن* که در سال ۱۹۷۲ تأسیس شد، در سال ۱۹۸۱ در جمع‌آوری ۵۰۰ امضا ناتوان بود، حال آنکه در انتخابات ۲۰۰۲، ۱۷ درصد آرا را به خود اختصاص داد. آرای حزب آزادی اتریش از ۵ درصد در ابتدای دهه ۱۹۸۰ به ۲۶ درصد در ۱۹۹۹ افزایش یافت.^(۲)

سؤال‌های تحقیق

۱. کدام تعارض‌ها یا شکاف‌های اجتماعی در پیدایش و گسترش احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در دموکراسی‌های پیشرفته و صنعتی اروپا از دهه ۱۹۷۰ به بعد مهم و تأثیرگذار بوده‌اند؟
۲. چه عواملی در موفقیت انتخاباتی احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در کشورهای اروپایی پیشرفته، مهم و تأثیرگذار بوده‌اند؟

1. Stein Rokkan
2. Martin Lipset

فرضیه‌های تحقیق

فرضیه نخست: پیدایش و گسترش احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در کشورهای پیشرفته صنعتی و دموکراتیک اروپا تحت تأثیر شکاف‌ها و تعارضات ذیل بوده است:

۱. شکاف‌های اقتصادی جدید بین کارگران مهاجر و بومی از یک سو و سرمایه‌های بزرگ خارجی و خرده‌بورژوازی بومی از سوی دیگر؛
۲. شکاف‌های فرهنگی و هویتی جدید میان شهروندان بومی و مهاجران و تبعات فرهنگی و امنیتی آن؛
۳. کاهش یا بی‌اعتمادی عمومی به احزاب اصلی و نهادهای سیاسی در کشور مربوطه.

فرضیه دوم: موفقیت انتخاباتی این احزاب به عواملی همچون: مواضع رادیکال ایدئولوژیک و پوپولیستی، سیاسی کردن نارضایتی‌های موجود اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از سوی آنها و مواضع ملایم احزاب اصلی و رقیب نسبت به نارضایتی‌های موجود بستگی دارد نه صرف وجود نارضایتی‌ها یا شکاف‌های یادشده.

۱. تمایز مفهومی احزاب راست رادیکال جدید از راست رادیکال کلاسیک (فاشیستی)

یکسان در نظر گرفتن احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید با جنبش راست رادیکال کلاسیک (فاشیسم)، اشتباه است. با وجود تشابهاتی، این دو تفاوت‌های قابل توجهی دارند که ضرورت دارد از هم متمایز شوند.

جنبش راست رادیکال فاشیستی، جنبش طبقات ماقبل سرمایه‌داری مانند دهقانان، زمینداران، طبقه متوسط رو به افول، خرده‌بورژوازی و افراد ناامن و گریزان از آزادی و هرج و مرج در آلمان بود. فاشیسم، جنبش توده‌وار علیه خطرات ناشی از سرمایه‌داری بزرگ و کمونیسم بود. فاشیسم در طیف راست رادیکال قرار می‌گیرد، زیرا هدف آن بازگرداندن نظم سنتی و مطلوب پیشین برای طبقات یادشده، با استفاده از ابزارها و فعالیت‌های خشن و رادیکال بود. لازم به ذکر است یکی از ابعاد محافظه‌کاری این جنبش، اعاده اعتبار و پرستیژ جامعه آلمان و ایتالیا بر اساس

مقوله‌های نژاد برتر در آلمان یا عظمت امپراتوری رُم در گذشته بود. گرچه راست رادیکال کلاسیک (فاشیسم) با راست رادیکال جدید دارای برخی اشتراکات در پایگاه طبقاتی (در بین افراد وابسته به خرده‌بورژوازی و طبقه متوسط و مسئله عدم امنیت) است، با این وجود باید خاطرنشان ساخت پایگاه اجتماعی - طبقاتی راست رادیکال جدید گسترده‌تر از فاشیسم است و کلیه افراد و گروه‌های آسیب‌دیده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جوامع دموکراتیک مرفه و بعضاً فراصنعتی را شامل می‌شود. این افراد و گروه‌ها مخالف روندهای جهانی‌شدن، مهاجرت، چندفرهنگی شدن، بیکاری، تورم و وضعیت بد اقتصادی برای بومی‌ها هستند. در جوامع مرفه، طبقه یقه‌آبی^۱ در معرض عدم امنیت شغلی ناشی از جهانی‌شدن اقتصاد نولیبرالی و سرمایه‌داری بزرگ هستند.^(۳) کارگران غیرماهر، نیمه‌ماهر و اقشار پایین‌دست جامعه به این طبقه تعلق دارند. در دو دهه اخیر، حملات علیه خارجی‌ها، خشونت‌های نژادی، توهین به مقدسات اسلامی و راهپیمایی‌های تند علیه نشست سران کشورهای صنعتی، نشانگر نفوذ قابل توجه احزاب راست رادیکال جدید در میان طبقه یقه‌آبی‌هاست.

یکی از دلایلی که سبب شده برخی این دو طیف را به اشتباه، یکسان بدانند، وجود برخی اشتراکات در موضع‌گیری‌های نژادی، طرد خارجی‌ها و تأکید بر هویت ملی مستحکم است. گرچه تا حدی نمی‌توان این اشتراک را نادیده گرفت اما باید خاطرنشان کرد در راست رادیکال کلاسیک یا فاشیستی، نژادگرایی به شکل بسیار تهاجمی و سلطه‌جویانه‌ای علیه کشورهای همجوار و در نهایت علیه کل جهان بود، در حالی که مواضع نژادی در پوپولیسم راست رادیکال جدید بیشتر تدافعی بوده و پاسخی به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نامطلوب جوامع امروزی غرب است که یکی از عوامل آن سیاست‌های مهاجرتی دموکراسی‌های غربی است. همچنین برخی اقدامات خشن و ایدایی علیه مهاجران که عمدتاً توسط گروه‌های نونازی صورت گرفته است، نباید موجب یکسان گرفتن دو جریان سیاسی - اجتماعی یادشده گردد. نخست اینکه این حرکت‌ها در سطح محدود بوده و دیگر

1. Blue collar

اینکه توسط برخی گروه‌های نونازی صورت گرفته که متعلق به راست رادیکال جدید نیستند؛ در نهایت، این اقدامات جنبه تدافعی و اعتراضی علیه سیاست‌های مهاجرتی حکومت‌ها را داشته و با انگیزه سلطه‌جویانه بر جهان صورت نگرفته است. لازم به ذکر است این احزاب جدید هر نوع ارتباط با فاشیسم را انکار کرده‌اند.

برخی نویسندگان، احزاب راست رادیکال جدید را به مثابه تحقق دوباره احزاب راست رادیکال قدیمی یا فاشیستی می‌دانند و تفاوت آن دو را در شدت و درجه افراطی بودن می‌دانند نه تفاوت محتوایی و ماهیتی. بر طبق این دیدگاه، راست رادیکال شکل افراطی از راست یا محافظه‌کاری است و نوفاشیسم یا راست رادیکال جدید، شکل افراطی از راست افراطی کلاسیک؛^(۴) حال اینکه این تلقی نادرست است.

از لحاظ ساختاری، فاشیسم در یک بستر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خاص و متمایز برخاست؛ از حیث سیاسی - اجتماعی در جوامعی رخ داد که دارای دموکراسی لرزان و شکننده، فرهنگ تابعیت مسلط و فرهنگ مشارکتی ضعیف بودند. در این ارتباط می‌توان به جمهوری بسیار شکننده و ایماز اشاره کرد. حال آنکه پوپولیسم راست رادیکال جدید عمدتاً در جوامع دموکراتیک تثبیت یافته شکل گرفته نه دموکراسی‌های لرزان.

از حیث اقتصادی - اجتماعی، فاشیسم در جوامع در حال گذار از کشاورزی به اقتصاد صنعتی شتابان رخ داد (مانند ایتالیا) یا در درون اقتصادهای به تازگی صنعتی شده شکل گرفت (مانند جامعه آلمان).^(۵) گرچه از حیث اقتصادی، فاشیسم پاسخی به بحران اقتصادی بود، اما بیشتر در دفاع از طبقات ماقبل سرمایه‌داری (دهقانان و زمینداران) و خرده‌بورژوازی بود نه بیشتر طبقات جامعه. همچنین فاشیسم به دنبال شکست در جنگ جهانی اول و حقارت ملی سر بر آورد. در حالی که پوپولیسم راست رادیکال جدید، عمدتاً در جوامعی رو به گسترش است که در وضعیت اقتصادی پیشرفته صنعتی یا فراصنعتی هستند. پوپولیسم جدید در زمانی ظهور کرده که اقتصاد جهانی نولیبرال شتابان، مهاجرت‌های گسترده، تروریسم و تهدیدهای ناشی از دست رفتن اصالت و هویت ملی بسیار بیشتر از گذشته نمود یافته‌اند.

از حیث اقتصادی - اجتماعی این جوامع از شاخص‌های توسعه‌یافتگی اقتصادی بسیار بالایی برخوردارند اما صرف‌نظر از توسعه‌یافتگی و رشد اقتصادی عمومی، نمی‌توان وضعیت نامطلوب اقتصادی طبقات کارگری و پایین جامعه را نادیده گرفت که منجر به حمایت بخش قابل توجهی از این طبقات نسبت به احزاب جدید شده است؛ در حالی که فاشیسم در جوامعی رخ داد که وضعیت عمومی اقتصادی، بحرانی بود.

از حیث زمانی، فاشیسم پیش از جنگ جهانی دوم به ظهور رسید اما راست رادیکال جدید در دو یا سه دهه واپسین سده ۲۰ شکل گرفت. لازم به ذکر است راست رادیکال کلاسیک با شکل‌گیری احزاب «نهضت پوجدادیت‌ها» در فرانسه و حزب «اصلاح» در ایالات متحده آغاز شد اما این جریان در آلمان و ایتالیا به جریان حکومتی تبدیل شد.

همچنین فاشیسم با مشخصاتی همچون: نظامی‌گری، اقتصاد کورپوراتیستی، دولت سرکوبگر و تمامت‌خواه، ایدئولوژی و حزب واحد و دستگاه‌های مخوف اطلاعاتی از جنبش‌های راست رادیکال جدید، به کلی متفاوت است.^(۶) *اسوانک* و نیز بر این نظر هستند که به‌رغم حضور برخی احزاب فاشیستی در اروپا مانند «جنبش اجتماعی» و «حزب اتحاد ملی» در ایتالیا، احزاب راست رادیکال جدید نمی‌توانند به ایدئولوژی و تجربه تاریخی فاشیسم مرتبط باشند. این احزاب برخلاف احزاب قبلی، در نظم دموکراتیک به رقابت می‌پردازند و ضد دموکراتیک نیستند اما مدافع تغییر و تحول بنیادین اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی در چهارچوب سازوکارهای دموکراتیک هستند.^(۷)

احزاب رادیکال جدید معتقدند که با رویکرد رادیکال پوپولیستی و غیر نخبه‌گرایانه به دموکراسی، تلاش می‌کنند دموکراسی را از شر سیاست‌مداران فاسد و قواعد دست‌وپاگیر بوروکراسی مصون دارند؛ حال آنکه احزاب فاشیستی، احزاب نخبه‌گرا، سلسله‌مراتبی، ضد دموکراسی، خشونت‌طلب و اقتدارگرا هستند و به اعطای حقوق به افراد بر اساس معیارهای نژادی - قومیتی و ایدئولوژیک یا ذوب در حزب واحد و رهبران اعتقاد دارند. این احزاب، خشونت را ابزار اصلی و ضروری برای رسیدن به اهداف سیاسی هم در داخل و هم در سیاست خارجی می‌دانند.^(۸)

چنانکه اشاره شد احزاب راست رادیکال جدید، پارادایم‌های اصولی دموکراسی را می‌پذیرند اما انتقادات جدی نسبت به سیاست حکومت‌های دموکراتیک دارند. همچنین این احزاب با حمایت از سیاست‌های سخت‌گیرانه مهاجرتی، مخالفت با ادغام در اتحادیه اروپا و تبلیغات تند و بعضاً اقدامات خشن علیه مهاجران، عناصری از اقتدارگرایی را می‌پذیرند اما لزوماً ضد قانون اساسی و ضد لیبرال دموکراسی نیستند.^(۹) در این راستا بود که مأمور ویژه اتحادیه اروپا نتوانست توجیهی برای تخطی حزب آزادی اتریش از اصول دموکراسی و هنجارهای بین‌المللی در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۹ بیابد.

تفاوت دیگر آن است که احزاب راست رادیکال کلاسیک مدافع اقتصاد کورپوراتیستی و هدایت‌شده توسط دولت و کنترل آن بر اقتصاد و بخش خصوصی هستند، حال آنکه احزاب راست رادیکال جدید مدافع اقتصاد آزاد و فرصت‌های برابر می‌باشند اما با جهانی‌شدن اقتصاد، موافق نیستند.

در اینجا لازم است به طور خلاصه، دلیل نام‌گذاری این احزاب با عنوان «پوپولیستی راست رادیکال جدید» مورد اشاره قرار گیرد. دلایل پوپولیستی بودن آنها عبارتند از: مواضع ضد نخبه‌گرایانه، دفاع از کاهش سلسله‌مراتب، ضدیت با دموکراسی ضعیف و بی‌توجه به خواسته‌های طبقات پایین جامعه و پایگاه طبقاتی - اجتماعی گسترده این احزاب در بین طبقات یادشده. این احزاب، رادیکال هستند زیرا نگرش آنها به دموکراسی از نوع رادیکال، کمتر بوروکراتیک و قائل به فرصت‌های برابر برای همه اقشار به‌ویژه طبقات کارگری و پایین جامعه است. از حیث اقتصادی، مدافع تغییر و تحولات بنیادی اقتصادی - اجتماعی و حمایت از اقتصاد ملی در مقابل جهانی‌شدن اقتصاد هستند. راست یا محافظه‌کار بودن آنها به این دلیل است که مدافع اعاده وضع مطلوب پیشین در جوامع صنعتی غرب بر مبنای حفظ اصالت فرهنگی - نژادی و اقتصاد آزاد ملی هستند.

۲. تبیین نظری - جامعه‌شناختی پیدایش احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در دموکراسی‌های پیشرفته غربی

پیدایش احزاب، ارتباط تنگاتنگی با شکاف‌های اجتماعی دارد و در هر دوره زمانی

بسته به شکاف‌های موجود، احزاب خاصی شکل می‌گیرند. طبعاً با تضعیف یا ناپدید شدن شکاف‌ها، فعالیت احزاب نیز خاتمه می‌یابد یا تغییر و تحول جدی در برنامه‌ها و مانیفست آنها به وجود می‌آید. در این قسمت به خلاصه سعی می‌شود از حیث جامعه‌شناختی و نظری، دلایل یا ریشه‌های پیدایش این احزاب مورد بحث واقع شوند.

۱. جهانی‌شدن و شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی جدید

نزدیک به سه دهه است که جهانی‌شدن در عرصه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آغاز شده و با سرعت پیش می‌رود و به تبع آن، دولت - ملت‌ها در این سطوح به شدت آسیب‌پذیر شده‌اند. پیدایش و گسترش فناوری‌های نوین ارتباطی نظیر اینترنت و ماهواره و اقتصاد پُرشتاب نولیبرالی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر پیدایش پدیده جهانی‌شدن هستند. کشورهای اروپای غربی خیلی پیش‌تر یعنی از دهه ۱۹۶۰ و به‌ویژه از ۱۹۷۰ به بعد، نوعی همگرایی اقتصادی را در منطقه خود تجربه کرده‌اند. در دو دهه واپسین سده ۲۰ و در آغاز هزاره سوم میلادی، جهانی‌شدن به آزادی تجارت و تحرک سرمایه در جهان به‌ویژه در میان کشورهای صنعتی انجامیده و گفته می‌شود ۸۰ درصد تجارت جهانی بین کشورهای صنعتی (به اصطلاح کشورهای شمال) و ۲۰ درصد با کشورهای «جنوب» صورت می‌گیرد. سهم تجارت سالانه کالاها و خدمات در میان ۱۶ کشور اروپای غربی در تولید ناخالصشان از ۶۳ درصد در ۱۹۷۶ به ۷۹ درصد در ۱۹۹۸ افزایش یافته است.^(۱۰)

در چند دهه اخیر، جهانی‌شدن نتایجی همچون مهاجرت فزاینده، بیکاری و کاهش استانداردهای زندگی را برای کارگران و طبقات پایین در کشورهای پیشرفته غرب به ارمغان آورده است. این امر به شکل‌گیری شکاف‌های جدید اقتصادی - اجتماعی در کشورهای صنعتی غرب انجامیده است. در این بستر جدید است که احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید شکل گرفته و در پویش‌های رقابت سیاسی و انتخاباتی درگیر شده‌اند تا از این رهگذر به قدرت رسیده یا بر تصمیمات حکومت تأثیرگذار شوند.

یکی از تبعات جهانی‌شدن اقتصاد، مهاجرت فزاینده کارگران، پناه‌جویان،

تکنسین‌ها و متخصصان به کشورهای صنعتی غرب بوده است. تا دهه ۱۹۸۰، خارجی‌های ساکن اروپای غربی حدود پنج درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۹۹ این رقم به هفت درصد افزایش یافت. به دلیل عدم برخورداری کارگران خارجی از مهارت کامل، کارگران ماهر بومی در غرب از روند مهاجرت‌ها آسیب ندیده‌اند اما کارگران غیرماهر و نیمه‌ماهر بومی آسیب دیده‌اند. مطالعه اسوانک و بتز نشان می‌دهد که احتمال زیاد همگرایی اقتصادی جهانی، افرادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد که دارای تحصیلات پایین بوده و از بیکاری و استانداردهای پایین زندگی رنج می‌برند.^(۱۱)

در چند دهه اخیر، شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی کلاسیک (تضاد طبقاتی کارگر و سرمایه‌دار) کم‌رنگ شده و شکاف‌های جدید بین کارگران بومی و خارجی اهمیت یافته است. مارتین لیپست بر این نظر است که شکاف‌های جدید در غرب موجب شده کارگران غیرماهر و نیمه‌ماهر بومی مانند گذشته به احزاب چپ و سوسیالیست رأی نداده و تمایل آنان به این احزاب، کمتر شده؛ در عوض به احزاب راست رادیکال پوپولیستی بیشتر متمایل شده‌اند.^(۱۲) بنابراین احزاب سوسیال دموکرات در غرب مانند گذشته از موقعیت هژمونیک برخوردار نیستند.

افرادی مانند بتز و لوبر^۱ ضمن تأیید مطالعات دیگران مبنی بر حمایت کارگران ساده و کمتر ماهر با تحصیلات پایین از احزاب راست رادیکال جدید، بر این نظر هستند که این افراد یا کارگران خارجی بر سر منابع محدود یعنی شغل، مسکن و شرایط یا استانداردهای خوب زندگی رقابت دارند. حتی لوبر رهبر «جبهه ملی فرانسه»، در انتخابات ۲۰۰۲ فرانسه حضور کارگران خارجی را ریشه اصلی مشکلات اقتصادی این کشور می‌دانست.^(۱۳)

بتز و اسوانک بر این نظر هستند که افزایش اقدامات رفاهی دولت‌ها، جلوگیری از مهاجرت بی‌رویه، بهبود شرایط زندگی کارگران بومی، ایجاد اشتغال، کاهش تورم و اجرای سیاست‌های اقتصادی ملی گرایانه می‌تواند رضایت نسبی کارگران بومی را افزایش داده و از گسترش این احزاب جلوگیری کند. بر عکس، در

صورت عدم انجام این اقدامات و کاهش اقدامات رفاهی، میزان موفقیت این احزاب افزایش خواهد یافت.^(۱۴)

این احزاب مدافع اندیشه‌های بیگانه‌ستیز، حفظ اصالت فرهنگی، امنیت شغلی، ارتقای سطح زندگی کارگران بومی، اقتصاد آزاد ملی‌گرایانه با سیاست‌های حمایتی از کارگران و تولیدکنندگان بومی و مخالف تشویق مهاجرت کارگران و پناهجویان خارجی هستند. آنها با همگرایی اقتصادی در سطح منطقه‌ای (اتحادیه اروپا) و جهانی شدن اقتصادی به شدت مخالفت می‌کنند، زیرا این همگرایی به افزایش مهاجرت و تبعات منفی اقتصادی - اجتماعی برای کارگران و اقشار پایین دست جامعه می‌انجامد.^(۱۵)

دومین شکاف که در پیدایش این احزاب تأثیرگذار بوده، عبارت است از شکاف میان صاحبان مشاغل و سرمایه‌های کوچک و متوسط با سرمایه‌های بزرگ خارجی. این احزاب با حمایت از اقتصاد بازار آزاد ملی و تولیدکنندگان بومی توانسته‌اند حمایت بخش قابل توجهی از افراد یا دارندگان سرمایه‌های کوچک و متوسط را در انتخابات کسب کنند. این احزاب مدعی‌اند بیان‌کننده خواسته‌های راستین اکثریت خاموش در غرب (کارگران بومی غیرماهر و کمترماهر و صاحبان سرمایه‌های کوچک و متوسط رو به افول) هستند.^(۱۶) لازم به ذکر است در ظرف ۴۰ سال اخیر (از دهه ۱۹۶۰ به بعد)، کشورهای اروپای غربی به تدریج استراتژی‌های مستقل ملی را رها کرده و به سمت همگرایی اقتصادی اروپایی حرکت کرده‌اند. در این میان، احزاب میانه از این سیاست حمایت کرده و از دهه ۱۹۷۰ به بعد به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰، احزاب راست رادیکال جدید در اروپای غربی، در مخالفت با این روند شکل گرفته‌اند.^(۱۷)

۲. جهانی‌شدن و شکاف‌های فرهنگی - نژادی جدید

یکی دیگر از بسترها و عوامل تأثیرگذار بر پیدایش احزاب جدید، شکاف فرهنگی جوامع غربی با فرهنگ مهاجران است. برخی بر این باورند که یکی از تبعات جهانی‌شدن، گسترش چندفرهنگی،^۱ گسترش جرایم و ناامنی بر اثر مهاجرت

خارجی‌ها به کشورهای صنعتی و دموکراتیک اروپای غربی بوده است.^(۱۸) این احزاب علاوه بر دلایل اقتصادی، به دلایل فرهنگی و اجتماعی نیز با فرایند جهانی‌شدن مخالف هستند. از دید آنها این فرایند، مهاجرت جویندگان کار، تخصص، مهارت، علم و پناهجویان سیاسی به جوامع غربی را گسترش داده و به تبع آن، علاوه بر بیکاری، جرایم، تروریسم، عدم امنیت و چندفرهنگی شدن در این کشورها گسترش یافته است. بر طبق نظر پوپیانوریس، سیاست‌های مهاجرتی در بخشی از جمعیت کشورهای غربی، نارضایتی ایجاد کرده و آنها بر این باورند که مهاجرت درازمدت کارگران، آواره‌ها و پناهجویان، به ستیز بین مهاجران با یکدیگر و با بومی‌ها و گسترش جرائم انجامیده است. حمایت عمومی انتخاباتی از احزاب راست رادیکال جدید در اتریش، دانمارک، سوئد و بلژیک را می‌توان ناشکیبایی نژادی و مخالفت با مهاجران تلقی کرد.^(۱۹)

این احزاب در فرانسه و کشورهای یادشده، در نطق‌ها و برنامه‌های انتخاباتی، افکار نژادپرستانه، بیگانه‌ستیز و حمایت از اصالت فرهنگی را مورد تأکید قرار داده‌اند. آنها مهاجران خارجی را منشأ بسیاری از جرائم، قتل و دزدی می‌دانند. تنظیم شعارها و برنامه‌های تبلیغاتی متناسب با این بستر و شرایط نامطلوب، به حمایت انتخاباتی بخشی از افراد از این احزاب انجامیده است. برای مثال «حزب مردم دانمارک» در نخستین مشارکت انتخاباتی در سال ۱۹۹۸، ۷/۴ درصد آرا را کسب کرد، آرای این حزب در ۲۰۰۱، به ۱۲ درصد و در ۲۰۰۵ به ۱۳/۲ درصد آرای عمومی افزایش یافت.^(۲۰) لازم به ذکر است این حزب با انشعاب از «حزب ترقی دانمارک» در سال ۱۹۹۵ بنیان نهاده شد و با وجود تازه تأسیس بودن، آرای در خور توجهی کسب کرده است.

احزاب پوپولیستی راست رادیکال در مسائل فرهنگی، خواستار عدم تساهل با خرده‌فرهنگ‌های خارجی، دفاع از نگرش‌های اقتدارگرایانه در برخورد با خارجی‌ها و طرد آنها از غرب شده‌اند تا از این رهگذر، اصالت و هویت ملی، فرهنگی و نژادی غرب بیش از پیش آسیب نبیند. این احزاب بر این باورند که مسائل اجتماعی و سیاست‌گذاری‌ها باید بیشتر برحسب مسائل قومی، نژادی و فرهنگی اتخاذ شده و تعبیر گردند.^(۲۱)

۳. بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی و احزاب اصلی

یکی دیگر از تبیین‌های جامعه‌شناختی در پیدایش احزاب پوپولیستی راست رادیکال، اعتراض و بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی و احزاب اصلی در جوامع دموکراتیک غربی است. پشتیبانی انتخاباتی یا آرای بخشی از رأی‌دهندگان به این احزاب ناشی از بدبینی آنها به احزاب اصلی است. بتز بر این نظر است که در بیشتر دموکراسی‌های غربی، بخشی از شهروندان اعتماد چندانی به نهادهای سیاسی ندارند زیرا نهادهای موجود در اتخاذ راه‌حل‌های پایدار برای رفع مشکلات مهم جامعه ناتوان بوده و در مقابل خواسته‌ها و مطالبات مردم چندان پاسخگو نیستند. از دید وی، این امر به رکود مدنی،^۱ از خودبیگانگی اجتماعی و مطالبات ضد وجود در دو دهه اخیر انجامیده و نتیجه این امر، استقبال آنان از احزاب رادیکال جدید بوده است.^(۲۲)

بر طبق تئوری‌های رأی اعتراضی،^۲ پشتیبانی انتخاباتی از احزاب یادشده ممکن است به دلایل دیگر باشد. ممکن است ناشی از نارضایتی از عملکرد حکومت در مسائل مشخصی باشد مانند رسوایی‌های مالی و اخلاقی مقامات حکومتی، بیکاری، کاهش اقدامات رفاهی، آموزشی، خدماتی و سیاست‌های مهاجرتی کمتر سخت‌گیرانه که هویت ملی - فرهنگی را به خطر انداخته و به جرائم و عدم امنیت عمومی در کشورهای غربی انجامیده است. در همین ارتباط، رابرت پوتنام از سلب اعتماد عمومی به احزاب و نهادهای دموکراتیک، با نام کاهش در «سرمایه اجتماعی»^۳ یاد می‌کند.^(۲۳) بر این اساس، احزاب رادیکال جدید توانسته‌اند رأی بخش قابل توجهی از افراد بی‌اعتماد به احزاب اصلی و نهادهای دموکراتیک را به خود اختصاص دهند.

البته کیت شلت^۴ بر این نظر است که با وجود چنین اعتراضات و نارضایتی‌هایی، احزاب راست رادیکال جدید به طور مکانیکی و خودبه‌خود موفق

1. Civic Malaise
2. The theory of protest vote
3. Social capital
4. Kitschelt

نمی‌شوند؛ موفقیت آنها بستگی به نحوه پاسخگویی این احزاب به اعتراضات و بی‌اعتمادی یادشده در متن و بستر رقابت حزبی دارد. به باور وی، احزاب چپ و راست در دهه ۱۹۷۰، به سمت میانه و اعتدال حرکت کرده و به اعتراضات یادشده پاسخ نداده‌اند. این بهترین فرصت برای احزاب راست رادیکال جدید جهت بهره‌برداری از آن در فرایندهای انتخاباتی بوده است و در آینده با تأکید بیشتر بر اعتراضات موجود، می‌توانند حمایت انتخاباتی خود را افزایش دهند.^(۲۴)

بررسی اجمالی نتایج برخی پژوهش‌های کمی

در این قسمت، نتایج برخی پژوهش‌ها و مطالعات انجام‌شده در ارتباط با موفقیت‌های انتخاباتی احزاب راست رادیکال جدید در تعدادی از دموکراسی‌های تثبیت‌یافته و پیشرفته اروپایی به اجمال مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرند. هدف آن است که تفاوت آرای هر یک از احزاب مذکور در این کشورها، با عنایت به تبیین‌های نظری و اهمیت هر تبیین نسبت به دیگری، مشخص گردد.

پژوهش کریسی^۱ نشان می‌دهد، در اوایل دهه ۱۹۹۰ بیشترین حمایت انتخاباتی از هشت حزب راست رادیکال در هفت کشور اروپای غربی، از ناحیه کشاورزان، صنعتگران و کارگران کمتر ماهر با تحصیلات پایین بوده است. نتایج مطالعات رودریک و ماید^۲ بر اساس داده‌های «پیمایش اجتماعی بین‌المللی»^۳ و داده‌های «پیمایش ارزش جهانی» حاکی از آن است که در دموکراسی‌های توسعه‌یافته اروپای غربی، کارگران و افراد با درآمد و تحصیلات پایین و ناامن از حیث شغلی، به احتمال زیاد از سیاست‌های محدودسازی و سختگیرانه در ارتباط با تجارت و مهاجرت پشتیبانی خواهند کرد و به نفع این احزاب رأی خواهند داد. بر عکس، افراد و کارگران با درآمد و تحصیلات بالاتر، از تجارت آزاد حمایت کرده و به این احزاب رأی نخواهند داد.^(۲۵)

اسوانک و بتز در پژوهشی با عنوان «جهانی‌شدن، دولت‌های رفاهی و راست

1. Kreisi
2. Rodrik & Maydo
3. International social survey

رادیکال جدید» نشان داده‌اند در کشورهایی که خدمات رفاهی دولت‌ها، بیشتر و قابل توجه بوده‌اند، این امر تأثیر قابل توجهی بر کاهش آرای این احزاب داشته است؛ برعکس، گسترش همگرایی با اقتصاد جهانی و افزایش تعداد آواره‌ها و پناهجویان و کاهش رفاه در این کشورها تأثیر مهمی بر حمایت انتخاباتی از این احزاب داشته است. البته در کشورهایی که خدمات رفاهی و استخدام نیروهای بومی با دستمزد مناسب افزایش یافته، تجارت آزاد و مهاجرت آوارگان و کارگران، تأثیر ناچیزی بر حمایت انتخاباتی از احزاب راست رادیکال جدید داشته است.^(۲۶)

بروگ و همکارانش در مطالعه پژوهشی جالب توجهی، چند فرضیه را به آزمون می‌گذارند. موضوع مطالعه آنها، ۱۳ حزب راست رادیکال جدید در اروپای غربی در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۹ با استفاده از داده‌های انتخاباتی ۱۹۸۹، ۱۹۹۶ و ۱۹۹۹ است. آنها در این پژوهش، تأثیر متغیرهایی چون: نوع مواضع ایدئولوژیک و برنامه‌های حزبی، نوع سیستم انتخاباتی (اکثریتی ساده یا تناسبی) و جهت‌گیری رادیکالی یا اعتدالی احزاب اصلی را بر میزان حمایت انتخاباتی از احزاب رادیکال مطالعه کرده‌اند. همچنین احزاب رادیکال در دانمارک، فرانسه، بلژیک، آلمان، یونان، ایتالیا، اتریش، لوکزامبورگ و هلند را مورد مطالعه قرار داده‌اند. میزان آرای این احزاب از ۶ درصد در هلند در ۱۹۹۸ تا ۲۶/۹ درصد به حزب آزادی اتریش، در نوسان بوده است.

نتیجه کلی این پژوهش حاکی از آن است که تأثیر شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی جدید بر موفقیت انتخاباتی این احزاب در صورتی بالا خواهد بود که مبتنی بر جهت‌گیری ایدئولوژیک و مواضع رادیکال با تأکید بر اعتراضات کارگران و صاحبان سرمایه‌های کوچک و متوسط بوده و سیستم انتخاباتی از نوع تناسبی (امکان انتخاب چند نماینده در هر صندوق انتخاباتی) باشد. در غیر این صورت، صرف وجود شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی یادشده، بر موفقیت انتخاباتی این احزاب چندان تأثیرگذار نخواهد بود.

علاوه بر دو متغیر فوق، سنت تاریخی و فرهنگ سیاسی رادیکال در هر کشوری بر موفقیت انتخاباتی این احزاب مؤثر بوده است. در این ارتباط می‌توان به سابقه رادیکالیسم و اندیشه‌های ملی‌گرایانه بیگانه‌ستیز در فرانسه، ایتالیا، اتریش و

بلژیک اشاره کرد؛ حال آنکه نبود این بستر رادیکال در کشورهای اسکانندیناوی مانع از موفقیت انتخاباتی این احزاب شده است.^(۲۷) نتیجه کلی این تحقیق، حاکی از اهمیت بالای مواضع ایدئولوژیک رادیکال و سیاسی شدن اعتراضات در حمایت انتخاباتی از این احزاب بوده است.

مطالعات دیوید جسوت، والپرت^۱ و گولدر^۲ نیز حاکی از اهمیت بالای عامل بیکاری کارگران بومی و مهاجرت فزاینده، در حمایت از احزاب راست رادیکال در انتخابات بوده است.^(۲۸) حزب آزادی اتریش، شاخص‌ترین و مهم‌ترین حزب راست رادیکال جدید در غرب است. این حزب در بستر نارضایتی‌های فوق شکل گرفت و در سال ۱۹۹۹، پس از سوسیال دموکرات‌ها، به دومین حزب سیاسی مهم کشور تبدیل شد. در ژانویه ۲۰۰۰، این حزب چنان قدرتمند شد که با حزب مردم حکومت ائتلافی تشکیل داد.^(۲۹)

پژوهش زاسلو در مورد احزاب راست رادیکال جدید در ایتالیا با استناد به یکی از مطالعات در ۲۰۰۱ نشان داد ۴۲/۸ درصد ایتالیایی‌ها از مهاجرت فزاینده هراس دارند و ۵۲ درصد مهاجرت را تهدیدکننده هویت و فرهنگ ملی و ۳۲/۳ درصد مهاجرت را تهدیدی برای اشتغال می‌دانند. رهبران دو حزب رادیکال ایتالیایی و اتریش، عدم امنیت را به مهاجران نسبت می‌دهند. هایدلر، رهبر حزب آزادی اتریش مدعی است سطح گسترده جرم در اتریش ناشی از مهاجرت کنترل نشده است. به اصرار حزب رادیکال آزادی، قوانین نسبتاً سفت و سخت مهاجرتی اتخاذ شد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: جایگزینی کارگران فصلی و موقتی به جای کارگران با اقامت دائمی، افزایش سهمیه یا میزان ورود کارگران با مهارت بالا و کاستن از ورود کارگران با مهارت پایین یا فقدان مهارت و انگشت‌نگاری از مهاجران. در قوانین مهاجرتی جدید در ایتالیا نیز بر لزوم مجوز کار از طریق نهادهای میزبان برای مهاجرت و مجازات برای ورود غیرقانونی تأکید گردیده است.^(۳۰)

در ارتباط با اهمیت شکاف اقتصادی - اجتماعی جدید در پیدایش این احزاب،

1. Volpert
2. Golder

ذکر این مطلب ضرورت دارد که لوپن، رهبر حزب رادیکال جبهه ملی در فرانسه مدعی است جزئی از مردم است که در خانواده کارگری زاده شده و می‌تواند نیازهای واقعی افراد عادی را دریابد. وی در تبلیغات حزبی به شدت بر سیاست‌های مهاجرتی و افکار نخبه‌گرایانه حمله کرده و بر مردم‌گرایی و ارتقای سطح زندگی کارگران و مردم عادی تأکید نموده است. وی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۵، از حمایت بخش گسترده‌ای از کارگران و یقه‌آبی‌ها و در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۲ از حمایت روستاییان و کشاورزان برخوردار بود. البته نتیجه تحقیق *مایر* نشان می‌دهد در انتخابات ۲۰۰۲، انگیزه‌های نژادگرایانه تا حدی مهم‌تر از انگیزه‌های اقتصادی در حمایت انتخاباتی از لوپن بوده‌اند و احزاب چپ نیز در انگیزه‌های اقتصادی با حزب رادیکال لوپن مشترک بوده و بخشی از آرا را به خود اختصاص دادند.^(۳۱)

ریدگرن از دیگر پژوهشگرانی است که پیرامون احزاب راست رادیکال در سوئد و دانمارک به مطالعه و پژوهش پرداخته است. در مطالعه وی «حزب مردم» که در ۱۹۹۵ تأسیس شد، در زمره احزاب رادیکال جدید تلقی شده است. این حزب به شدت علیه سیاست‌های مهاجرتی موضع‌گیری کرده و نتیجه آن، کسب حمایت انتخاباتی قابل توجه در انتخابات ۱۹۹۸ (۷/۴ درصد)، ۲۰۰۱ (۱۲ درصد) و ۲۰۰۵ (۱۳/۲ درصد) کل آرا بود. در انتخابات ۲۰۰۱، ۵۶ درصد کارگران به حزب مردم رأی دادند. به این ترتیب حزب سوسیال دموکرات جایگاه مسلط خود را در بین کارگران از دست داد. علت موفقیت این حزب در بین کارگران و صاحبان سرمایه‌های کوچک آن است که در برنامه‌ها و مواضع انتخاباتی، مسائل جدید مانند مهاجرت، امنیت شغلی و مسائل فرهنگی - نژادی را به شدت سیاسی و برجسته نموده است.

نتیجه این مطالعه نشان می‌دهد گفتمان ضد مهاجرتی و حمایت از کارگران و اصالت فرهنگی موجب شده در دانمارک، معیار رأی‌طبقاتی در حمایت انتخاباتی کارگران از احزاب سوسیال دموکرات تا حد قابل توجهی زیر سؤال رود. نتایج نظرسنجی‌ها در دانمارک نشان می‌دهد ۴۳ درصد پاسخگویان، مهاجرت‌کنندگان از کشورهای مسلمان را تهدیدی جدی علیه هویت و امنیت دانمارک می‌دانند و ۵۰

درصد آنها با بازگشت مهاجران به وطن خود موافق هستند.^(۳۲) توهین به ساحت مقدس پیامبر اکرم در قالب کاریکاتور در دانمارک، مطلب فوق را تأیید می‌کند. مطالعه وی نشان می‌دهد بیگانه‌ستیزی ملی‌گرایانه در کانون ایدئولوژی حزب مردم دانمارک است. در مواضع این حزب، تأکید می‌شود مهاجران خارجی و نیز همگرایی منطقه‌ای در قالب اتحادیه اروپا، به چندفرهنگی شدن و تهدید جدی اصالت فرهنگی، هویت ملی و عدم امنیت ملی در آن کشور انجامیده است. نشریات این حزب به‌ویژه به دین اسلام به‌شدت حمله کرده و آن را سرشار از تعصب مذهبی، خشونت، ناقض حقوق بشر و خطر جدی برای غرب و دانمارک معرفی کرده‌اند.^(۳۳)

نتیجه مطالعه ریدگرن در مورد دو حزب راست رادیکال جدید در سوئد (حزب دموکرات‌های سوئدی و حزب دموکراسی جدید) نشان می‌دهد این احزاب به دلایل مختلف در آن کشور تا حد زیادی ناموفق بوده‌اند. در انتخابات ۱۹۹۱، ۶/۷ درصد آرا، در ۱۹۹۴، شکست کامل و در انتخابات ۲۰۰۲، ۱/۴ درصد آرا را کسب کرده و کاملاً در حاشیه ماندند، حال آنکه در دانمارک، دولت ائتلافی تشکیل داده، پنج وزارت را از آن خود کرده و سیاست‌های مهاجرتی سختگیرانه‌ای وضع نمودند. دلایل این امر از دید این پژوهشگر عبارتند از:

۱. رضایت عمومی نسبتاً بالا از دموکراسی و نهادهای سیاسی در آن کشور، به طوری که در ۱۹۶۸، ۴۶ درصد، در ۱۹۸۲، ۶۰ درصد و در ۱۹۹۸، ۷۵ درصد پاسخگویان، از دموکراسی رضایت داشته‌اند. مردم سوئد نیز، رضایت بالایی از دموکراسی دارند.

۲. اگرچه رأی طبقاتی در سوئد کاهش یافته، اما به دلیل انسجام و قوت بالای احزاب سوسیال دموکرات در آن کشور، احزاب راست رادیکال جدید مورد استقبال قرار نگرفته‌اند.^(۳۴)

۳. جمعیت مهاجر در دانمارک ۵ درصد و در سوئد ۱۱ درصد از کل جمعیت هستند. (سوئد در میان کشورهای اروپایی جمعیت مهاجر زیادی دارد)؛ با این وجود این احزاب در سوئد ناکام بوده‌اند. ریدگرن می‌افزاید با وجود اینکه نظرسنجی‌ها حاکی از نگرش‌های سخت‌گیرانه مهاجرتی قابل توجه در بین پاسخگویان بوده اما

این امر به حمایت از احزاب رادیکال منجر نشده است. از دید وی، دلیل مهم این امر، سیاسی نشدن مسئله مهاجرت در سوئد و کم‌کاری این احزاب در این ارتباط است.^(۳۵)

۴. حزب دموکرات‌های سوئد به دلیل ریشه‌های فاشیستی در گذشته، نتوانسته این چهره منفی را در بین مردم کمرنگ سازد. شعار این حزب «یک دولت، یک ملت مطلقاً برای دموکرات‌های سوئد»، فاشیستی بودن آن را در نزد مردم سوئد تأیید می‌کند.^(۳۶)

خانم پپانوریس از دیگر پژوهشگرانی است که در اثر خود (راست رادیکال) نتایج مطالعه پیرامون احزاب راست رادیکال جدید و عوامل مهم در پیدایش آنها را آورده است. نتیجه مطالعه وی بر طبق شواهد «پیمایش اجتماعی - اروپایی» نشان می‌دهد رشد چندفرهنگی و شکاف نژادی - فرهنگی در حمایت انتخاباتی از احزاب رادیکال جدید چندان مهم نبوده است. بر این اساس، حامیان انتخاباتی این احزاب، افراد بی‌اعتماد به احزاب اصلی و دموکراسی نمایندگی بوده و در دهه‌های اخیر شواهد حاکی از فرسایش تدریجی اعتماد عمومی نسبت به نهادها در دموکراسی‌های تثبیت یافته بوده است. در این خصوص، عدم اعتماد به احزاب اصلی و پارلمان، بیشتر قابل توجه بود.

بنابراین در این مطالعه، در تبیین حمایت انتخاباتی از احزاب راست رادیکال در بلژیک، فرانسه، دانمارک و هلند نسبت به دیگر کشورهای اروپای غربی، نظریه رأی اعتراضی و بی‌اعتمادی مهم‌تر بوده‌اند. در مجموع، این رابطه در ۹ کشور اروپای غربی مهم و قابل توجه نشان داده شده است.^(۳۷) همچنین نتیجه مطالعه وی حاکی از اهمیت قابل توجه نقش مهاجرت و عدم امنیت شغلی بر حمایت انتخاباتی افراد ناراضی از احزاب راست رادیکال جدید در بیشتر کشورهای اروپای غربی است نه همه آنها.

فهرست احزاب پوپولیستی راست رادیکال در کشورهای اروپایی

به ترتیب و با توجه به میانگین درصد آرا از ۱۹۹۰ به بعد

کشور	نام حزب	میانگین درصد آرا از ۱۹۹۰ به بعد
اتریش	♦ آزادی	۲۶/۴
	♦ یک ملت	۶/۴
سوئیس	مردم	۱۹/۲
فرانسه	جبهه ملی	۱۳/۰
نروژ	ترقی	۱۲/۱
ایتالیا	♦ اتحاد ملی	۱۲/۰
	♦ مجمع شمالی	۷/۵
هلند	List pym fortuyn	۱۱/۴
رومانی	♦ رومانی بزرگ‌تر	۹/۹
	♦ وحدت ملی	۵/۲
دانمارک	♦ مردم	۹/۷
	♦ ترقی	۴/۰
بلژیک	♦ بلوک فلاندری زبان	۹/۰
	♦ جبهه ملی	۱/۷
نیوزلند	نیوزیلند نخستین	۹/۱

در دیگر کشورهای اروپایی میانگین دستاوردهای انتخاباتی احزاب رادیکال جدید از دهه ۱۹۹۰ به بعد زیر ۵ درصد بوده است. لازم به ذکر است در کشورهای غیراروپایی، چند کشور دارای احزاب رادیکال قوی بوده‌اند که عبارتند از: کانادا (حزب اصلاح ۲۱/۲)، شیلی (اتحادیه دموکراتیک مستقل ۱۸/۲ و حزب نوسازی ملی ۱۴/۴)، روسیه (حزب لیبرال - دموکرات ۱۵/۵).^(۳۸)

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، چرایی پیدایش و دستاوردهای انتخاباتی احزاب پوپولیستی راست رادیکال جدید در دموکراسی‌های پیشرفته و تثبیت‌یافته اروپایی از حیث جامعه‌شناختی و نظری توضیح داده شدند. این تبیین‌ها عبارت بودند از: الف) شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی جدید بین کارگران بومی و مهاجران (عدم امنیت

شغلی و کاهش استانداردهای زندگی و رفاهی)، ب) شکاف فرهنگی و هویتی بین مهاجران و شهروندان بومی (امنیت عمومی کاهش‌یابنده و تهدید هویت و اصالت فرهنگ ملی و بومی) و ج) بی‌اعتمادی یا کاهش اعتماد عمومی به احزاب اصلی و نهادهای سیاسی. جهانی‌شدن در عرصه اقتصادی و اجتماعی، و همگرایی اقتصادی منطقه‌ای در قالب اتحادیه اروپا به ایجاد شکاف‌های جدید و پیدایش این احزاب انجامیده است.

یکی از یافته‌های مهم تحقیق فوق این است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ بیشترین حمایت انتخاباتی از ۸ حزب پوپولیستی راست رادیکال در ۷ کشور اروپای غربی از سوی کشاورزان، صنعتگران و کارگران کمتر ماهر با تحصیلات پایین‌تر بوده و آنها مواضع ضد مهاجرتی و ملی‌گرایانه این احزاب را تأیید کرده‌اند. در کشورهایی که اقدامات رفاهی کاهش یافته و تعداد مهاجران افزایش یافته، موفقیت این احزاب بیشتر از کشورهای دیگر است.

یافته بسیار مهم آن است که صرف وجود شکاف‌ها و نارضایتی‌ها، به پشتیبانی انتخاباتی از این احزاب و افزایش پشتیبانی نمی‌انجامد بلکه این امر به سیاسی کردن نارضایتی‌های موجود، جهت‌گیری‌های تند ایدئولوژیک احزاب جدید، غیر رادیکال بودن احزاب رقیب و عدم استفاده آنها از وضع نامطلوب موجود بستگی دارد. موفقیت انتخاباتی نسبتاً بالای این احزاب در اتریش، دانمارک، فرانسه، بلژیک، لوکزامبورگ، آلمان و هلند در این راستا قابل درک است. البته سابقه تاریخی رادیکالیسم و اندیشه‌های ملی‌گرایانه بیگانه‌ستیز در فرانسه، ایتالیا، اتریش و بلژیک نیز در تشدید تلقی رادیکال این احزاب در کشورهای یادشده بی‌تأثیر نبوده است.

شکاف‌های فرهنگی جدید و سیاسی شدن موضوعاتی همچون کاهش امنیت عمومی، گسترش جرائم، درگیری با مهاجران، خطرات چندفرهنگی شدن و تهدید هویت ملی از جمله عواملی بوده‌اند که در حمایت انتخاباتی افراد ناراضی از این احزاب در کشورهای فوق به‌ویژه در اتریش، دانمارک و ایتالیا مهم بوده‌اند. به طوری که حزب آزادی اتریش با کسب یک‌چهارم آرا به دومین حزب کشور تبدیل شد و در حکومت ائتلافی سال ۱۹۹۹ چند کرسی وزارتی را از آن خود ساخت. حزب مردم دانمارک با سیاسی کردن نارضایتی‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و

اتخاذ مواضع شدید علیه مهاجران به‌ویژه مهاجران مسلمان توانست - با وجود تازه‌تأسیس بودن - ۱۳/۲ درصد آرا را در سال ۲۰۰۵ از آن خود سازد اما در سوئد با وجود جمعیت مهاجر بسیار بالا (۱۱ درصد) به دلیل عدم سیاسی‌شدنِ نارضایتی، دو حزب رادیکال جدید آن موفقیتی کسب نکردند.

تبیین نظری عدم اعتماد به نهادهای سیاسی و احزاب اصلی به غیر از پژوهشی در مطالعات دیگر، مورد توجه و اهمیت قرار نگرفته است. البته در این ارتباط باید گفت بی‌اعتمادی، بی‌ارتباط با نارضایتی‌های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی کارگران، خرده بورژوازی و ملی‌گرایان در کشورهای اروپایی پیشرفته نیست و در واقع نتیجه آن نارضایتی‌هاست. زیرا از دید آنان احزاب اصلی و نهادهای دموکراتیک قادر نبوده‌اند این نارضایتی‌ها را رفع کنند.

در مجموع، دو تبیین نظری یعنی شکاف‌های اقتصادی - اجتماعی و شکاف‌های فرهنگی - هویتی جدید (و نارضایتی‌های اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی حاصله از آن) و در نهایت سیاسی‌شدن آنها در موفقیت‌های انتخاباتی احزاب یادشده مؤثر بوده‌اند؛ البته نارضایتی‌های اقتصادی نسبت به نارضایتی‌های فرهنگی در حمایت انتخاباتی از این احزاب تا حدی مهم‌تر بوده‌اند. کاهش قابل توجه اهمیت معیارهای طبقاتی کلاسیک در نوع رفتار سیاسی و رأی‌دهی افراد متعلق به یقه‌آبی‌ها از یافته‌های مهم این تحقیق است. همچنین در این ارتباط، رأی بخش قابل توجه کارگران و صنعتگران کوچک و متوسط به احزاب راست رادیکال جدید و فاصله گرفتن آنها از احزاب سوسیالیست یا سوسیال دموکرات قابل توجه است.

پی نوشت‌ها

1. Pippa Norris, Radical right, *www.pippanorris.com*, 2004, p. 1.
2. *Ibid*, p. 9.
3. Pippa Norris, "The new cleavage thesis & the social basis of radical right support", *www.pippanorris.com*, 2006, p. 3.
4. Andrej Zaslove, "The dark side of European politics: Unmasking of radical right", *European integration*, 2004, vol. 26, No. 1, p. 63.
5. *Ibid*, p. 64.
6. Pippa Norris, *Op. cit.*, 2006, p. 4.
7. Duane Swank & H. George Betz, "globalization, the welfare state & radical-wing populism in western Europe", *Socio-Economic Review*, 2003, vol. 1-2, p. 218.
8. Andrej Zaslove, *Op. cit.*, p. 65.
9. *Ibid*, p. 66.
10. Duane Swank & H. George Betz, *Op. cit.*, p. 219.
11. *Ibid*, pp. 220-222.
12. Jeans Rydgren, "Radical right wing populism in Sweden & Denmark", <http://hsf.bgu.ac.il/europe>, 2004, p. 4.
13. Wouter V.D Brug (et.al), "Anti-immigrant parties in Europe: Ideological or protest vote?" *European journal of political science*, 2000, vol. 37, No. 1, p. 77.
14. Duane Swank & H. George Betz, *Op. cit.*, p. 216.
15. Andrej Zaslove, *Op. cit.*, p. 64.
16. *Ibid*, p. 67.
17. Christianne Hardy, "European political parties & the European union..." *World Affaires*, 1994, vol. 157, No. 1, p. 54.
18. Jeans Rydgren, *Op. cit.*, p. 3.
19. Pippa Norris, *Op. cit.*, 2004, chap. 8, pp. 1-2.

20. Jeans Rydgren, *Op. cit.*, p. 2.
21. *Ibid*, p. 5.
22. Pippa Norris, *Op. cit.*, 2004, chap.7, pp. 1-3.
23. *Ibid*. p. 7.
24. David Jesuit, Vincent Mahler, "Electoral Support for Extreme Right-Wing Parties", http://www.allacademic.com/meta/p60728_index.html, 2004, p. 8.
25. Duane Swank & H. George Betz, *Op. cit.*, pp. 219-222.
26. *Ibid*, p. 234.
27. Wouter V.D Brug (et.al) *Op. cit.*, p. 101.
28. David Jesuit, Vincent Mahler, *Op. cit.*, pp. 5-6.
29. Andrej Zaslove, "Closing the door? The ideology and impact of radical right populism on immigration policy in Austria & Italy", *Journal of Political Ideologies*, 2004, vol.9 (1), p. 100.
30. *Ibid*, pp. 101-112.
31. Noona Mayer, "Radical right Populism", <http://hsf.bgu.ac.il/europe>, 2005, pp. 3-5.
32. Jeans Rydgren, *Op. cit.*, pp. 4-11.
33. *Ibid*, pp. 19-21.
34. *Ibid*, pp. 7-8.
35. *Ibid*, pp. 12-13.
36. *Ibid*, p. 25.
37. Pippa Norris, *Op. cit.*, 2004, chap. 11, pp. 3-7.
38. Swank & Betz, *Op. cit.*, p. 218

چندفرهنگ‌گرایی و رهیافت‌های مختلف آن

علی کریمی مله*

چکیده

تحولات فکری و تکوین زمینه‌های سیاسی - اجتماعی دهه‌های اخیر در سطح جهان به ویژه جوامع لیبرال دموکراسی غربی اروپا، آمریکا و استرالیا به بازاندیشی در نظریه‌های سیاسی و سیاست‌پردازی‌های اجرایی درباره دولت انجامید که ظهور نگره فکری و شیوه نوین سیاست‌گذاری موسوم به چندفرهنگ‌گرایی با موضوع محوری به رسمیت شناختن تفاوت‌ها در عرصه عمومی، از مظاهر آن به شمار می‌رود. این مکتب فکری نوپا به محض شکل‌گیری و بسته به پیش‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع مختلف در قالب رهیافت‌های متعددی بروز پیدا کرد.

این مقاله بر دو بُعد توصیف و تحلیل تمرکز دارد. در بُعد نخست، رهیافت‌های گوناگون چندفرهنگ‌گرایی شامل ناسیونالیسم فرهنگی،

* دکتر علی کریمی مله استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران می‌باشد.

(akm102000@yahoo.com)

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۶، صص ۲۴۸-۲۱۱.